

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

صحت تقدیم قبول با لفظ «اشریت» بر ایجاب

«فقد تبين من جميع ذلك ان إنشاء القبول لابد أن يكون جامعاً لتضمن انشاء النقل و للرضا بانشاء البايع تقدّم او تأخّر».

مرحوم شیخ در آخر بحث جلسه گذشته فرمودند: آن مقداری که اجماع بر آن قائم است، این است که در عقد باید رضایت به ایجاب مطرح باشد. مرحوم شیخ آنچه که در اذهان وجود دارد که قبول به عنوان رکن عقد است را نمی پذیرد، آنچه که در عقد، علاوه بر ایجاب، عنوان رکنیت دارد، قبول و مطاوعه نیست؛ بلکه مجرد رضایت به ایجاب است.

در نتیجه می فرماید: آنچه که به عنوان انشاء قبول در عقد مطرح می شود، باید متضمن دو امر باشد: 1. دلالت بر انشاء نقل داشته باشد، 2. دلالت بر رضایت به ایجاب داشته باشد، اما زاید بر این دو مطلب، یعنی مطاوعه یا به تعبیر شیخ «انشاء الانفعال»، یعنی قبول فعل و قبول اثر بایع، در عقد بیع اثری ندارد.

در نهایت نتیجه می گیرند که بالاخره در قسم سوم که قبول با لفظ «اشریت» و «ابتعت» و «ملکت»، بیان می شود، تقدیم قبول با لفظ «اشریت» صحیح است. و در این مسئله علاوه بر فقهای که قبلاً بیان کردیم: فتوایشان موافق فتوای ماست، مثل مرحوم شیخ، محقق و قاضی در کتاب کامل، سه اطلاق در کلام سه فقیه دیگر مؤید فتوای ماست.

ملاحظه کلمات فقهاء در تقدیم قبول بر ایجاب

سه اطلاق در کلمات فقهاست که مؤید نظریه شیخ است؛ اطلاقی کلام شیخ طوسی در کتاب «خلاف»، اطلاق کلام ابن زهره در «غنیه» و اطلاق کلام حلبی در کتاب «کافی». شیخ می فرماید: اطلاق کلام این سه فقیه، اقتضاء دارد که تقدیم قبول به لفظ «اشریت» صحیح است، اما در میان فقها دو نفر را یافته ایم که تصریح دارند به عدم جواز تقدیم قبول بر ایجاب و هیچ استثنائی هم نیاورده اند؛ یکی ابن ادریس حلی و دوم ابن حمزه در کتاب «الوسيلة».

مرحوم شیخ در ادامه مطلبی را از مرحوم شهید اول، ظاهراً از کتاب «غایة المراد» نقل می کنند و می فرمایند: این باعث تعجب است که چطور شهید اول، چنین مطلبی را بیان کرده اند! شهید از قول شیخ طوسی نقل کرده که ایشان بر لزوم تقدیم ایجاب بر قبول ادعای اجماع کرده است.

شیخ انصاری می فرماید: زمانی که به کتاب خلاف مراجعه می کنیم، چنین مطلبی را در آنجا نمی بینیم. آنچه در کتاب خلاف،

شیخ طوسی بیان کرده، این است که اگر ایجاب بر قبول مقدم شود، صحت آن اجماعی است و فرموده: اگر عقد به نحو استیجاب و ایجاب باشد، دلیلی بر صحت نداریم. استیجاب، یعنی مشتری طلب ایجاب کند.

شیخ می فرماید: این دو مطلب هیچ دلالتی ندارد بر اینکه اجماع بر عدم جواز تقدیم قبول بر ایجاب داشته باشیم. علاوه بر اینکه این چه اجماعی است که فقط دو نفر؛ ابن ادریس و ابن حمزه موافق آن هستند؟ به مناسبت به مطلبی که در کتاب «رسائل»، در بحث اجماع دارند، اشاره می کنند که غالب اجماعاتی که در کلمات بعضی از بزرگان، مثل شیخ طوسی وجود دارد، اساس ندارد.

بلکه گاهی دیده اند مطلبی مشهور است، تعبیر به اجماع کرده اند یا روایت معتبره ای درباره آن وجود داشته، چنین پنداشتند که هر فقیه بر طبق آن روایت فتوا می دهد، لذا ادعای اجماع کرده اند. بنابراین اجماعاتی که مرحوم شیخ طوسی و بعضی دیگر ادعا کرده اند، غالبش موهون است. یکی از آن اجماعات، ادعای اجماعی است که شهید از شیخ طوسی در اینجا نقل کرده است که در بین فقها فقط دو نفر موافق داشت.

بنابراین می فرمایند تا اینجا از نظر اقوال و فتواها مشکلی نداریم، اما مع ذلک، یک مشکل سد راه فتوای جواز تقدیم قبول به لفظ «اشتریت» بر ایجاب است. آن مشکل این است که آیات شریفه و ادله ای که در باب معاملات داریم، مثل «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» و «تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ»، ظهور در بیع متعارف بین مردم دارد.

یعنی شارع مقدس بیع متعارف بین مردم را امضاء کرده است و در بین مردم اگر کسی ابتدا بگوید: «اشتریت» و بایع بگوید: «بعت»، متعارف نیست، از این رو مشمول این ادله قرار نمی گیرد و نمی توان گفت: این هم بیع صحیح شرعی است. لذا در آخر مطلب شیخ می فرماید: «فالحکم لا یخلو عن شوب الاشکال»، فتوای به صحت تقدیم قبول به لفظ «اشتریت»، خالی از اشکال نیست.

کیفیت قبول در عقود دیگر

مرحوم شیخ از اینجا وارد بحث قبول در سائر عقود می شوند. می فرمایند: قبول در سائر عقود بر دو قسم است؛ قبول در بعضی از عقود التزامی است، همانطور که موجب و طرف مقابل یک التزامی دارد، کسی هم که می خواهد «قبلیت» را بگوید، یک التزامی دارد. مثلاً در عقد اجاره زمانی که موجر گفت: «آجرتک الدار»، مستأجر هم که می خواهد «قبلیت» را بگوید، قبولش متضمن یک التزام است، یعنی من ملتزم هستم به تملک منفعت خانه در مقابل پرداخت عوض.

در باب «نکاح» هم، قبول زوج، متضمن یک التزامی است، ولی در بعضی از عقود، قبول متضمن التزام نیست، مثل هبه، صلح، قرض و رهن. در رهن، رهن مالش را پیش مرتهن می گذارد و او می گوید: «قبلیت». این «قبلیت»، فقط مجرد رضایت به رهن و ایجاب رهن است و التزامی در آن نیست. در هبه که مراد هبه غیر معوضه است، وقتی واهب مالی را هبه می کند، «قبلیت» متهب، فقط دلالت بر رضایت به ایجاب واهب می کند، اما غیر از رضایت به ایجاب دلالت بر چیز دیگری ندارد. در باب قرض هم، اینگونه است.

شیخ می فرماید: آنچه که در اشتریت گفتیم، در قسم اول از قبول که در آن یک التزام وجود دارد، جریان دارد، اما آیا در قسم دوم، یعنی آن عقودی که در قبولشان فقط مجرد رضایت به ایجاب است، مثل رهن، هبه، قرض و صلح، حکم اشتریت را دارند؟ می فرمایند: محل خلاف است، بعضی گفته اند که تقدیم آن مانعی ندارد. اشکالی ندارد متهب ابتدا بگوید: «قبلیت» و واهب بگوید: «وهبتک» یا در قرض، مقرض قبل از اینکه ایجاب قرض را بخواند، مقرض بگوید: «قبلیت» و در رهن هم، قبل از اینکه

راهن بگوید: «هذا رهن عندك»، مرتهن بگوید: قبول می کنم این رهن پیش من باشد.

اما شیخ این مسئله را قبول ندارند، می فرمایند: درست است که در قبول این دسته از عقود، مجرد رضای به ایجاب است و التزام وجود ندارد، اما قبول در رهن و هبه، موضوعش برای مرتهن و متهب است. چه کسی می تواند «قبلیت» را بگوید؟ مرتهن، چه کسی در هبه می تواند «قبلیت» را بگوید؟ متهب. تا عنوان مرتهن درست نشود، نمی شود قبول بیاید. عنوان مرتهن بعد از این است که راهن ایجاب رهن را بخواند. لذا در این عقود هم تقدیم قبول جایز نیست.

تطبیق

«فقد تبین من جمیع ذلک»، باید آن مطلب آخر بحث گذشته را در ذهن داشته باشید که شیخ در پاسخ اشکال فرمودند: اجماعی که داریم، بر اصل رضایت به ایجاب است، نه اینکه بر مطاوعه هم داشته باشیم. از جمیع این مطالب روشن شد که انشاء قبول باید متضمن دو مطلب باشد: 1. «أن یكون جامعاً لتضمن انشاء النقل»، دلالت بر انشاء نقل داشته باشد، 2. «والرضا بإنشاء البایع»، دلالت بر رضایت بر انشاء بایع هم داشته باشد. «تقدم»، مربوط به انشاء قبول است، انشاء قبولی که متضمن این دو مطلب باشد معتبر است. «تقدم انشاء» قبول بر ایجاب، «أو تأخر»، یا بعد از ایجاب بیاید.

«ولا یعتبر انشاء انفعال نقل البایع»، «انشاء انفعال النقل»، یعنی در مطاوعه و پذیرفتن نقل بایع به مشتری لازم نیست مشتری کلمه ای بگوید که انشاء انتقال، یعنی قبول نقل بایع باشد. علاوه بر اینکه بین نقل و انتقال تفاوت وجود دارد، چون در نقل برخلاف انتقال مطاوعه نیست، متعلق اینها هم متفاوت است، زیر وقتی می گوییم: مشتری انشاء نقل می کند، یعنی نقل ثمن از ملک خودش به ملک بایع و جایی که می گوییم: مشتری انشاء انتقال می کند، یعنی قبول نقل مبیع از ملک بایع به ملک خودش است.

«فقد تحصل مما ذکرنا»، از آنچه که ذکر کردیم در حقیقت «اشتریت»، روشن شد «صحّة تقدیم القبول اذا كان بلفظ اشتریت»، اگر به لفظ «اشتریت» باشد، صحیح است. «وفاقا لمن عرفت»، یکی محقق شیخ قاضی در کتاب کامل است و آنان که شیخ نسبت داد «کل من جوز تقدیم القبول...»، کلامشان، ظهور در این دارد که «بلفظ اشتریت» تقدیم را جایز می دانند.

در ادامه می فرمایند: سه اطلاق مؤید فتوای ماست. «بل هو ظاهر اطلاق الشیخ بالخلاف»، «هو»، یعنی تقدیم قبول به لفظ «اشتریت»، ظاهر اطلاق شیخ در کتاب خلاف است، «اطلاق»، یعنی «حیث انه لم یتعرض الا للمنع عن الانعقاد بالاستیجاب و الإیجاب»، شیخ فقط بیع استیجابی را در خلاف منع کرده است، بیعی که ابتدا مشتری به بایع بگوید: «بعنی» و بایع بگوید: «بعث». و متعرض اشتریت نشده است. این اطلاق، یعنی عدم تعرض، دلالت دارد که تقدیم به لفظ اشتریت صحیح است.

ممکن است بگویید: اگر تقدیم به لفظ «بعنی» صحیح نباشد، تقدیم به لفظ «اشتریت» هم نباید صحیح باشد. شیخ می فرمایند: ملازمه ای نیست. «وقد عرفت عدم ملازمه بین منع»، ملازمه ای نیست بین منع از بیع استیجابی و بین تقدیم مثل اشتریت؛ بلکه ممکن است فقهی بگوید: بیع استیجابی چون به صیغه امر است، صحیح نیست، اما تقدیم قبول به لفظ اشتریت چون عنوان ماضی را دارد و ماضویت را در عقود معتبر می دانیم، اشکالی ندارد.

«و کذا السید»، ابن زهره در کتاب غنیه، «حیث أطلق اعتبار الإیجاب و القبول»، سید فرموده است در عقد ایجاب و قبول معتبر است، «و احتراز بذلک»، احتراز کرده به سبب این اعتبار «عن انعقاده بالمعاطاة و بالاستیجاب و الإیجاب»، از انعقادش به سبب معاطات و به سبب استیجاب و ایجاب. زمانی که سید می گوید: ایجاب و قبول در عقد را معتبر می دانم، می خواه از بیع معاطاتی و از بیع استیجابی اجتناب کنم و متعرض چیز دیگری نشده است. اطلاقش اقتضاء دارد بیعی که قبولش به لفظ

«اشتریت» است و مقدم شده است، اشکالی ندارد.

«و کذا» اطلاق سوم «ظاهر اطلاق الحلبي»، ابوصلاح حلبی در کتاب کافی، «حيث لم يذكر تقديم الإيجاب من شروط الانعقاد»، ابو صلاح گفته است: ایجاب و قبول در عقد معتبر است و نفرموده که یکی از شرائط تقدیم ایجاب بر قبول است. در نظر ابو صلاح، اگر قبول به لفظ «اشتریت» باشد، قطعاً تقدیم آن درست است و تقدیم به لفظ «بعث» و «قبلت» هم درست است. چرا؟ چون نگفته: تقدیم ایجاب بر قبول یکی از شرایط بیع است.

«و الحاصل: أنَّ المصريح بذلك في ما وجدت من القدماء»، «بذلك»، یعنی به لزوم تقدیم ایجاب بر قبول. مصرح به لزوم تقدیم ایجاب بر قبول در بین قدماء، دو نفر هستند؛ ابن ادریس حلی و ابن حمزه در کتاب سرائر. «فمن التعجب بعد ذلك»، «بعد ذلك» می خورد به سه، چهار سطح قبل، یعنی بعد از آنکه گفتیم: «وفاقاً لمن عرفت»، بعد از آن سه اطلاقی که مؤید نظریه تقدیم قبول به لفظ «اشتریت» بود و بعد از اینکه گفتیم: در بین فقها دو نفر هستند که می گویند: تقدیم قبول به هر نحوی که باشد بر ایجاب صحیح نیست، «فمن التعجب بعد» از اینها «حكاية الإجماع عن الخلاف على تقديم الإيجاب».

حاکمی مرحوم شهید است. از اجماع شیخ طوسی در خلاف، بر تقدیم ایجاب بر قبول حکایت می کند. شیخ می فرماید: «مع أنه»، یعنی «أن الشيخ» در خلاف. با «مع» می خواهد بگوید: در عبارت خلاف، اجماع بر تقدیم ایجاب نیست. «لم يزد على الاستدلال لعدم كفاية الاستيجاب والإيجاب»، شیخ در خلاف در مقام استدلال بر بطلان بیع استیجابی است، می خواهد بفرماید: بیع استیجابی باطل است.

بر عدم کفایت استیجاب و ایجاب استدلال کرده «بأن ما عدها مجمع على صحته»، «بأن» متعلق به «لم يزد» است. ما عدای استیجاب و ایجاب، اجماع بر صحتش داریم. ما عدای استیجاب و ایجاب، یعنی جایی که ایجاب بر قبول مقدم شود، صحتش اجماعی است. «وليس على صحته دليل»، بر صحت، یعنی صحت ایجاب و استیجاب دلیلی نیست. «و لم يزد» بر استدلال بر این مدعا، به بیش از این دو مطلب. برای استدلال هم این دو مطلب را بیان کرده است؛ 1. اجماع داریم که اگر ایجاب مقدم باشد، صحیح است، 2. دلیلی بر صحت بیع استیجابی نداریم.

شیخ می فرماید: این استدلال چه دلالتی دارد بر اینکه اجماع داریم حتماً باید ایجاب بر قبول مقدم باشد؟ «و لعمري أن مثل هذا»، مثل این اجماعی که اولاً شیخ ادعای آن را نکرده است و اگر هم کرده باشد، اجماعی که دو موافق فقط دارد، «مما يوهن الاعتماد على الإجماع المنقول»، موجب وهن می شود و اعتماد بر اجماع منقول را سست می کند. «و قد نبهنا» در کتاب رسائل در چاپ رحمة الله، صفحه 60 و 61، «على أمثال ذلك في موارد»، در امثال این اجماعات که مواردی هست که شیخ طوسی، چون مطلبی مشهور بوده، بر آن، ادعای اجماع کرده یا چون روایت صحیحی داشته، پنداشته هر فقیهی باید به این روایت فتوا دهد، لذا ادعای اجماع کرده است. در ما نحن فيه فقط دو نفر؛ ابن ادریس و ابن حمزه، این فتوا را داشته اند، اگر ادعای اجماع کرده باشد، مثل سائر اجماعاتش است. تا اینجا بحث اقوال حل شد.

مکرر عرض کردم که در مکاسب باید روش اجتهادی را بیاموزیم و دنبال فتوای شیخ و دیگران نیستیم. یک فقیه تا در یک مسئله اقوال را بررسی نکند، نمی تواند فتوا دهد. شیخ تا اینجا اطلاقات مؤید خودش را آورد و اجماع را تضعیف کرد. تا اینجا از نظر فتوا خیالش راحت باشد و فقط می فرماید: «نعم يشك الامر»، یعنی اینکه قبول را به لفظ «اشتریت» مقدم کنیم، دچار يك اشکال است. چه اشکالی؟ «بان المعهود المتعارف من الصيغة»، آنکه معهود است، «تقديم الإيجاب» است.

یکی از شرایط بین ایجاب و قبول موالات است. اگر الآن بایع گفت: «بعث» و چهار ساعت بعد، مشتری گفت: «اشتریت»، بی فایده است. دلیل موالات، متعارف بودن بین مردم است، شیخ می فرماید: «ولا فرق بين المتعارف هنا» و بین متعارف در

مسئله بعدی «و هو الوصل بين الايجاب و القبول». شیخ می فرماید: «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ»، خداوند بیع عرفی و متعارف را امضاء فرموده است و در متعارف، «اشتریت» اگر مقدم باشد، متعارف نیست و ایجاب باید مقدم باشد، اگر در یک معامله ای «اشتریت» مقدم شد، مشمول «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» قرار نمی گیرد. «فالحکم»، یعنی فتوای به اینکه تقدیم به لفظ «اشتریت» صحیح است، «لا یخلو عن شوب الاشکال»، از شائبه اشکال خالی نیست.

«ثم انما ذکرنا»، یعنی آنچه که ما ذکر کردیم در قبول در لفظ «اشتریت»، از اینجا اشاره دارند به قبول در بعضی از عقود دیگر، «جارٍ فی کلّ قبولٍ یؤدّی بإنشاءٍ مستقلٍّ»، در هر قبولی که با انشاء مستقلّ ادا می شود، جریان دارد. «کالاجارة التي یؤدّی قبولها»، اجاره ای که قبولش به لفظ «تَمَلَّکْتَ مِنْکَ مَنْفَعَةً کَذَا» أو «ملکت» است. در اجاره، انشاء مستقل است و شیخ دو سطر دیگر بیان می کند که یک التزام مستقل دارد. همانطور که مؤجر یک التزام مستقل دارد، مستأجر هم التزام مستقل دارد.

در نکاح همانطور که زن، ایجاب را که باید بخواند و التزام مستقل دارد، مرد که باید قبول را بگوید، آن هم التزام مستقل دارد، «و النکاح الذي یؤدّی قبوله بلفظ «أنکحت» و «تزوَّجت»»، شیخ می فرماید: در عقودی که قبولش یک التزام مستقل دارد، همان حرفهایی که در «اشتریت» زدیم، جریان دارد. اگر در «اشتریت» گفتیم: تقدیم جایز است، در آن عقود هم جایز است و اگر در «اشتریت» جایز نبود در آن عقود هم جایز نیست.

اما قسم دوم از عقود که در آنها التزام وجود ندارد و فقط رضایت به ایجاب است، «و أمّا ما لا إنشاء فی قبوله إلّا «قبِلْتَ» أو ما یتضمّنه ک «ارتهنت»»، آنکه در قبولش انشائی نیست و فقط متضمن قبول است، مثل قبول در باب رهن که مرتهن راضی است به ایجاب رهن، اما التزامی ندارد، اختلافی است، «فقد یقال بجواز تقدیم القبول فیهِ؛ إذ لا التزام فی قبوله بشيء»، گفته اند: قبول در رهن مقدم می شود، چون التزامی در قبول رهن نسبت به شیء نیست، «کما کان فی قبول البیع»، «کما»، تشبیه در منفی است. همچنانکه التزام به نقل مال مشتری به بایع، در قبول بیع وجود دارد. «بل لا ینشئ به»، انشاء نمی شود به قبول در رهن، «معنی غیر الرضا بفعل الموجب»، غیر از رضایت به فعل موجب چیز دیگری نیست.

«و قد تقدّم أنّ الرضا یجوز تعلّقه بأمرٍ مترقّب، کما یجوز تعلّقه بأمرٍ محقّق»، بنابراین طبق آنچه قبلاً بیان کردیم که رضایت همانطور که به امر متقدم تعلق می گیرد، به امر متأخر هم تعلق می گیرد، «فیجوز أن یقول: «رضیت برهنک هذا عندي»»، مرتهن ابتدا بگوید: به اینکه این مال را در نزد من رهن بگذاری، راضیم. «فیقول: «رهنّت»»، رهن بگوید: «رهنّت». تا اینجا نظر «یقال» بود.

شیخ می فرماید: «والتحقیق: عدم الجواز»، همانطور که در نکاح، مثل اشتریت، خالی از اشکال نبود، در اینگونه قبول هایی که التزام در آن وجود ندارد و مجرد رضایت است هم، خالی از اشکال نیست و نمی توان تقدیم کرد. به این دلیل که «لأنّ اعتبار القبول فیهِ من جهة تحقّق عنوان المرتهن»، اعتبار قبول از جهت تحقق عنوان مرتهن است. قبول در رهن را باید مرتهن بگوید. قابل نمی تواند مرتهن باشد، مگر اینکه رهن ایجاب را بخواند.

«و لا یخفی أنّه لا یصدق الارتهان علی قبول الشخص»، ارتهان صدق نمی کند، «إلّا بعد تحقّق الرهن؛ لأنّ الإیجاب إنشاءً للنقل»، ایجاب انشاء فعل است که مراد رهن است، «و قبول انشاء للانفعال»، یعنی قبول رهن است که همان ارتهان است. لذا شیخ می فرماید: قبول در رهن هم مقدم نمی شود. «و کذا القول فی الهبة و القرض»، یعنی قبول در هبه و قرض، مانند قبول در رهن است، در چه چیزی؟ در اینکه در انشاء قبولش، التزام به چیزی وجود ندارد. همانطور که در قبول رهن، التزام به چیزی نیست، کذا در قبول هبه و قرض هم، مسئله همینطور است.

«فإنّه لا یحصل من إنشاء القبول التزام بشيء»، التزام به شیء حاصل نمی شود، «و إنّما یحصل به الرضا بفعل الموجب»،

رضایت به فعل موجب است. «و نحوها»، یعنی نحو این عقود، نحو قرض، هبه و رهن، «قبول المصالحة المتضمنة للإسقاط أو التملك بغير عوض»، شیخ می فرماید: مصالحه سه گونه است؛ یک مصالحه «یفيد فائدة الإسقاط»، من ادعا می کنم یا یقین دارم که دینی بر ذمه زید دارم، به زید می گویم: در مقابل آن دینی که دارم، این کتاب را به نحو مصالحه به من بده. اثر این مصالحه اسقاط ذمه زید مدیون می شود.

در این مصالحه التزامی وجود ندارد، مدیون که صلح را قبول می کند، فقط رضایت می دهد به ایجاب صلح، اما التزامی در آن وجود ندارد. در قسم دوم که تملیک به غیر عوض است، مصالحه می کند عینی را به شخصی بدهد، بدون اینکه در مقابل، چیزی را از او بگیرد، در اینجا هم، شخص رضایت به ایجاب می دهد و التزامی وجود ندارد، چون عوض ندارد.

اما قسم سوم که مصالحه معاوضی است، شیخ می فرماید: در این مصالحه معاوضی یک التزام طرفینی دارند، به همدیگر می گویند: این کتاب را با کتابتان مصالحه کنیم، در مصالحه ای که عنوان معاوضه را دارد، هر دو طرف التزام دارند، هم مصالح هم متصالح، لکن التزام آن دو هیچ گونه مغایرتی با یکدیگر ندارد.

در باب «بیع»، التزام مشتری با التزام بایع مغایر است، اما در صلح معاوضی، التزام ها هیچ کدام مغایرتی با دیگری ندارد، لذا هر کدام از مصالح و متصالح، اول می تواند بگوید: «صالحتك»، و دیگری می گوید: «قبلت». اگر دیگری به جای «قبلت» گفت: «صالحتك»، صحیح نیست.

«فلما كان ابتداء الالتزام بها جائزاً من الطرفين»، چون التزام به این مصالحه صحیح از طرفین است، «و كان نسبتها إليهما على وجه سواء»، یعنی به هر دو طرف یکسان است، «و ليس الالتزام الحاصل من أحدهما أمراً مغايراً للالتزام الحاصل من الآخر»، التزام هیچ کدام مغایر با التزام دیگری نیست. در بیع، التزام بایع با التزام مشتری متفاوت است، بایع به دلالت مطابقیه اخراج و به دلالت التزامیه ادخال می کند. مشتری عکس بایع است، مشتری به دلالت مطابقیه ادخال و به دلالت التزامیه اخراج می کند. در صلح اینگونه نیست.

«كان البادئ منهما موجباً»، آنکه ابتدا کننده است، موجب می شود، چون ایجاب را می خواند، «ثم لما انعقد الإجماع على توقف العقد على القبول»، چون اجماع داریم که عقد باید قبول داشته باشد، «لزم أن يكون الالتزام الحاصل من الآخر بلفظ القبول»، اگر من گفتم: «صالحتك»، دیگری نمی تواند بگوید: «صالحتك»، به این دلیل که عقد مشتمل بر دو ایجاب می شود، لذا دیگری باید بگوید: «قبلت». «إذ لو قال أيضاً: «صالحتك» كان إيجاباً آخر»، ایجاب دیگری می شود، «فيلزم تركيب العقد من إيجابين»، لازم می آید که عقد از دو ایجاب محقق شود، «و تحقق من جميع ذلك: أن تقديم القبول في الصلح أيضاً غير جائز».

وصلّى الله على محمد و آله الطاهرين